حافظ شناسی زمان حافظ

وحیدی، حسین

برای شناخت درست حافظ و سروده‏های جاودانش باید زمان حافظ را شناخت و چون و چند آن را دریافت،زمانی با ساختاری که در سرودهای حافظ چنین‏ آمد است:

آسمان کشتی ارباب هنر می‏شکند تکیه آن به که بدین بحر معلق نکنیم‏ دفتر دانش ما جمله بشویید به می‏ که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس‏ بر دلم گرد ستم‏هاست خدایا مپسند که مکدر شود آیینه‏ی مهر آیینم‏ ای گدایان خرابات خدا یار شماست‏ چشم انعام مدارید به انعامی چند جای آن است که خون موج زند در دل لعل‏ زین تغابن که خزف می‏شکند بازارش‏ آه!آه!از دست صرافان گوهرناشناس‏ هر زمان خرمهره را با دُر برابر می‏کنند معرفت نیست در این قوم خدا را مددی‏ تا برم گوهر خود را به خریدار دگر ز تندباد حوادث نمی‏توان دیدن‏ در این چمن که گلی بوده است یاسمنی‏ از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت‏ عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی‏ مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

\*\*\*

یاری اندر کس نمی‏بینیم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد،دوستداران را چه شد؟ آب حیوان تیره‏گون بود و خضر فرخ‏پی کجاست؟ خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد کس نمی‏گوید که یاری داشت حق دوستی‏ تابش خوشید و سعی باد و باران را چه شد؟ شهریاران و خاک مهربانان این دیار مهربانی کی سرآمد،شهریاران را چه شد؟ گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‏اند کس به میدان درنمی‏آید،سواران را چه شد؟ صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست‏ عندلیبان را چه پیش آمد،هزاران را چه شد؟ زهرسازی خوش نمی‏سازد مگر عودش بسوخت‏ کس ندارد ذو ق مستی،می‏گساران را چه‏شد؟ حافظ اسرار الهی کس نمی‏داند خموش‏ از که می‏پرسی که دور از روزگاران را چه شد؟

زمان حافظ

دکتر حسین وحیدی

\*\*\*

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد کامم از تلخی غم چون زهر گشت‏ بانک نوش شادخواران یاد باد گرچه صد رود است در چشمم روان‏ زنده رود باغ کاران یاد باد

\*\*\*

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‏کنند پنهان خورید باده که تقریر می‏کنند ناموس عشق و رونق عشاق می‏برند عیب جوان و سرزنش پیر می‏کنند جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل در این خیال که اکسیر می‏کنند گویند رمز عشق مگویید و مشنوید مشکل حکایتی‏ست که تقریر می‏کنند ما از برون در شده مغرور صد فریب‏ تا خود درون پرده چه تدبیر می‏کنند می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب‏ چون نیک بنگری همه تزویر می‏کنند

\*\*\* آن‏چه آورده شد گوشه‏هایی‏ست از چون‏ و چند زمان حافظ یادآور می‏گردد که در زندگی حافظ جز رویدادهای تلخ همگانی‏ رویدادهای تلخ دیگری چون مرگ فرزند هم‏ بوده است:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد طوطی‏یی را به خیال شکری دل خوش بود ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد قرة العین من آن میوه‏ی دل یادش باد که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ‏ در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

و شاید مرگ همسر:

آن یار کزو خانه‏ی ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود دل گفت:فروکش کنم این شهر ببویش‏ بیچاره ندانست که یارش سفری بود تنها نه ز راز دل من پرده برافتاد تا بود فلک شیوه‏ی او پرده‏دری بود

منظور خرةمند من آن ماه که او را با حس ادب شیوه‏ی صاحب نظری بود از چنگ منش اختر بدمهر به در برد آری چه کنم دولت دور قمری بود اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت‏ باقی همه بی‏حاصلی و بی‏خبری بود خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسرین‏ افسوس که آن گنج روان رهگذری بود

باز یادآور می‏گردد که برای حافظ در کنار روزهای تلخ،روزهای خوش هم بوده‏ است،روزهای این‏چنین:

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد که موسم طرب عیش و ناز و نوش آمد هوا مسیح نفس گشت و باد نافه‏ی گشای

درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد تنور لاله چنان برفروخت باد بهار که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد به گوش هوش نیوش از من و به عشرت کوش‏ که این سخن سحر از هاتفم به گوش آمد

\*\*\*

دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد کز حستر سلیمان عشرت اشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن‏ ویران سرای دل را گاه عمارت آمد

\*\*\*

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد آن همه ناز و تنعم که خزان می‏فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد صبح امید که بُد معتکف پرده‏ی غیب‏ گو برون آی که کار شب تار آخر شد در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را شکر آن محنت بی‏حد و مشار آخر شد

و تنها در زمان حافظ نیست که چون و چند ایران و زندگی مردمان و کسی چون‏ حافظ چنان است که خواندیم.سراسر تاریخ‏ ایران چنین است.در تاریخ ایران پیوست‏ تا زندگان به سرزمین ما می‏تازند،خود هزاران درد و رنج می‏آوردند ومردمان باید از هزاران راه با این تازندگان بجنگند و برای‏ نگاهداری و سرزمین و فرهنگ خود بکوشند.